



## اسلوب هنری حافظ و قرآن

غالباً تا سخن از حافظ و قرآن به میان می‌آید، نخستین - و شاید تنها - نکته‌ای که به ذهن متبادر می‌شود، مسأله اقتباس حافظ از آیات و مضامین قرآن است؛ از این گونه که فی المثل «سلام فیہ حتی مطلع الفجر» را حافظ از سوره قدر اخذ کرده، یا مثلاً «که نیستی است سرانجام هر کمال که هست» مقتبس از «کل شیء و هالک الا وجهه» است یا «آسمان بار امانت نتوانست کشید» اشاره به «انا عرضنا الامانة على السموات والارض» دارد و نظایر آن.

ولی در این مقاله به این گونه تأثیر و تأثر اشاره نمی‌شود، بویژه که فحص و استقصای کافی در این زمینه به عمل آمده است. پیش - نهاد (= تز) ی که اینجا مطرح می‌شود این است که تأثیر قرآن بر حافظ و هنر او جدی‌تر و عمیق‌تر از آن است که فقط به صورت اخذ و اقتباس مضامین باشد، و نگارنده با فحص و تعمق کافی به این نتیجه رسیده است که ساخت و ساختمان غزلهای حافظ متأثر از ساخت و صورت سوره‌های قرآن است.

آری ساختمان غزلهای حافظ که ابیاتش بیش از هر غزلسرای دیگر استقلال، یعنی تنوع و تباعد دارد، بیش از آنچه متأثر از غزلسرایی فارسی باشد، متأثر از ساختمان سور و آیات قرآن است که شرح و تفصیلش خواهد آمد. قرآن و دیوان حافظ هر دو توسن‌اند؛ زود آشنا ولی دیریاب‌اند. با يك دوبار خواندن، مخصوصاً اگر بدون حضور قلب و قصد قربت باشد، راهی به درونشان نمی‌توان برد. به قول سنائی:

عروس حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد

که دارالملك ایمان را مجرد بیند از غوغا

از طرف دیگر هر دو سهل التناول می‌نمایند. بسیاری کسان بوده و هستند که فقط سواد خواندن قرآن یا فقط دیوان حافظ یا هر دو را داشته‌اند و هیچ چیز دیگر از جمله روزنامه نمی‌توانسته‌اند بخوانند. نیز بیسوادانی بوده‌اند و هستند که قرآن یا حافظ را از بر

بهاء الدین خرمشاهی

خواند میر صاحب حبیب السیر می گوید:

خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی که بواسطه کمال بلاغت و فصاحت و غایت شهرت به جودت لفظ و عبارت، احتیاج به تعریف ناظران مناظم سخنوری ندارد «به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را»؛ گویند که روزی شاه شجاع حافظ را مخاطب ساخته گفت هیچ یک از غزلیات شما از مطلع تا مقطع بر یک منوال واقع نشده، بلکه از هر غزلی سه چهار بیت در تعریف شراب است، و دو سه بیت در تصوف و یک دو بیت در صفت محبوب؛ و تلون در یک غزل خلاف طریقت بلغاست. خواجه حافظ فرمود که آنچه بر زبان مبارک شاه می گذرد، عین صدق و محض صواب است، اما مع ذلك شعر حافظ در آفاق اشتها یافته و نظم

دیگر حریفان پای از دروازه شیراز بیرون نمی نهد...<sup>۱</sup> گسسته نمائی ظاهری ابیات غزلیهای حافظ که دلیل و توجیه هنری دارد و به آن خواهیم پرداخت، بعضی را به وادی جعل نظریه های غریب کشانده است، و مسلم انگاشته اند که اولاً این نقص شعر و هنر حافظ است و ثانیاً بی تردید کار کاتبان بی مسئولیت است که ترتیب و توالی «منطقی» اولیه ابیات همه غزلیهای حافظ را طبق اغراض شخصی و شعر شناسی خویش جابه جا کرده اند. یکی از پژوهندگان دیوان حافظ نوشته است: به اعتقاد نویسنده این سطور، بزرگترین لطمه ای که به دیوان حافظ وارد آمده به هم خوردگی ترتیب و توالی ابیات غزلیهاست؛ و نخستین و مهمترین گامی که می تواند در این راه برداشته شود همین باز آوردن ابیات هر غزل به توالی منطقی نخستین آن است. - کاری که می باید با چون و چرا و اگر و مگر بسیار، با احتمال و قیاس گوناگون، با گذاشتن و گذاشتن ها و بازگشتن های بی حساب و با شرط و شروط فراوان صورت پذیرد.<sup>۲</sup>

به نظر بنده لطمه ای که به دیوان حافظ نسبت داده شده تا حدود زیادی اغراق آمیز و موهوم، و شیوه ای که برای رفع آن پیشنهاد شده نامفهوم است؛ و برای آنکه يك اغراق را با اغراق دیگر پاسخ نگفته باشیم همینجا می افزایم که احتمال دستکاری و اعمال سلیقه خودسرانه ناسخان دیوان حافظ بکلی منتفی نیست و تا حد معقول باید برای آن احتمال و اهمیت قائل شد، ولی بی محابا و به گزاف نمی توان گفت که کاتبان کمر به کین حافظ بسته بوده اند؛ حال آنکه طبیعی تر این است که کاتبان طبق قانون کمترین کوشش و طبق طبیعت خسته کننده و ملالت آور شغل

دارند و از رو نمی توانند بخوانند.

باری، بویژه درباره های اول که این دو کتاب عظیم الشان را می خوانیم نامتسق و نامنسجم و جسته جسته و به اصطلاح از این شاخه به آن شاخه می نمایند. با بیشتر خواندن این دو کتاب و تلطیف قریحه و نیت صدق و مأنوس تر شدن و دست از مقایسه های کلیشه ای (یعنی مقایسه این دو کتاب با سایر کتابها) برداشتن، و به شرط وجود شرایط همدلی و همسخنی، کم کم حجابها، حجابهای سجع و وزن و قافیه و تکرار و اصطلاحات خاص، و مخصوصاً گسسته نمائی و فقدان نظم و انساق ظاهری از برابر دیدگان خواننده، که دیگر فقط يك خواننده عادی نیست، یکسو می شود. این گسسته نمائی یا عدم تلائم آیات و سوره ها، یا در مورد حافظ ابیات يك غزل بحثی است که از قدیم الایام درباره هر دو کتاب شنیده می شده و مطرح بوده. و ما به نوبت آنچه را که دیگران در باب هر يك از دو کتاب و گسسته نمائی ظاهری اسلوب آنها گفته اند نقل می کنیم.

#### الف) اسلوب هنری حافظ

اصولاً غزل که از تشبیب قصاید جدا شده و در ابتدا در نزد مثلاً انوری و سنائی و عطار و مولوی از انسجام معنائی برخوردار است. این انسجام در اوج غزلسرائی فارسی پیش از حافظ، یعنی در نزد سعدی نیز تا حد زیادی محفوظ است و حافظ با آنکه بیش از هر شاعر دیگری از سعدی اثر برده و به اقتضای بسیاری (بیش از صد) غزل او رفته و بسیاری از مضامین او را اقتباس کرده و چندین مصرع او را عیناً در غزلیات خود درج و تضمین کرده، بافت سخنش از نظر عدم تلائم و فقدان انسجام معنائی، کمترین شباهتی با سخن منسجم سعدی ندارد. همین است که آربری قائل به انقلاب حافظ در غزل است و سخن او را در جای خود نقل خواهیم کرد.

کلی و روح هنری یا القای معانی نمی‌رساند، سهل است پرو و پرواز بیشتری به آن می‌دهد.

وقتی که حافظ می‌گوید «شعر حافظ همه بیت الغزل معرفت است» تلویحاً یا بلکه تصریحاً به استقلال هر بیت یا اغلب ابیات غزلش اشاره دارد. یا آنجا که می‌گوید «حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت / طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود»، گذشته از اینکه از روی فروتنی نظم خود را پریشان خوانده است (و از ابهام تضاد بین نظم و پریشان غافل نبوده است) ناخود آگاه اقرار گونه‌ای به تنوع مضامین (حتی ظاهراً تا حد تشبث) غزلیات خود کرده است که باز هم تکرار می‌کنم این نه عیب غزل حافظ که حسن آن است.

آزبری در مقدمه پر باری که بر ترجمه خود و دیگران به انگلیسی از پنجاه غزل و قطعه حافظ نوشته، پس از آنکه از گرفتاری حافظ در بن بست کمال غزل که سعدی آفریده بود، و از اتحاد مضمونی و انسجام معنایی غزل که سنتاً تا سعدی و پیش از حافظ ادامه داشته، سخن می‌گوید، می‌نویسد:

حافظ حتی در عهد جوانی، چندان از ذوق انتقادی پیشرفته‌ای برخوردار بود که وحدت [ظاهری و مضمونی] غزل را در محراب چند جانبگی و هنرمندانی بیشتر، فدا کند. موفقیت شیوه و شگرد نوینی که او اینک در کار کرده بود در گرو يك انضباط هنرمندانه سخت و حساسیت خارق العاده‌ای در برابر شکل و صورت [غزل] بود.

تکامل در «لفظ» (یا به تعبیر دیگر شگرد شاعرانه) ای که حافظ ابداع کرد این فکر کاملاً انقلابی بود که غزل می‌تواند به دو یا چند مضمون بپردازد و همچنان وحدتش را حفظ کند؛ روشی را که او کشف کرد می‌توان (با وام گرفتن اصطلاح از هنر دیگر) کثیر پوانی نامید. مضامین می‌توانند کاملاً بی ارتباط به یکدیگر باشند. حتی آشکارا ناهمخوان؛ ولی پرداخت کلی آنها طوری است که خارج آهنگیها را به يك هماهنگی نهائی دلپذیر بدل می‌کند.

رفته رفته که شاعر (حافظ) تجربه بیشتری از شگرد نوین خویش به دست آورد، توانست ابداعات دل انگیزی در کار آورد. دیگر بیهیچوجه لازم نبود يك مضمون را تا سرانجام منطقی اش پیروراند. مضامین فرعی و پراکنده را می‌شد در قاب ترکیب کلی درج کرد، بی آنکه به وحدت لازمه صدمه‌ای بخورد. از آنجا که سنت، گنجینه‌ای از مضامین در دامان خود داشت، [اقتباس مضامین و کنار هم

خویش، هر سطر و بیتی را با کوششی مکانیکی عیناً باز نویسند. و اگر هم دل و دماغ و ذوق سلیقه‌ای گاهی برایشان باقی مانده باشد، محتمل تر این است که صرف تغییر کلمات و تعبیرات کرده باشند. علاوه بر تصحیفات و تحریفات غیر عمد - و نه جابه جا کردن متعمدانه ابیات که با طبیعت رونویس کردن جور در نمی‌آید. و تازه از کجا معلوم و مبرهن انگاشته‌اند که این کاتبان هم به این نظر یعنی وسواس بر هم خورده انگاشتن جای ابیات قائل بوده یا بدان وقعی نهاده باشند؟

بار دیگر یادآور می‌شوم احتمال جابه جا کردن ابیات غزلها - مخصوصاً جا به جایی غیر عمدی - از سوی کاتبان منتفی نیست، بلکه تا حد و میزان معقولی محتمل است، و تفاوت توالی غزلها در دیوانهای موجود - اگر در همه موارد از جانب خود حافظ نبوده باشد - خود گواه و قوع این امر است. اما از سوی دیگر این تصور که هر غزل حافظ يك نسخه در «لوح محفوظ» دارد که ابیانش دقیقاً توالی منطقی دارند گمراه کننده است.

حافظ آن همه حرف و حکمت را فقط به شرطی می‌توانسته است بگوید که در هر بیت یا هر چند بیت از يك غزل بتواند ساز و سروری دیگر سر کند. حافظ از شعر، از شراب، از حقیقت، از زهد، از وعظ، از شریعت، از زمین، از آسمان، از شفق، از فلق، از شیراز، از زندگی، از مرگ، از غنیمت حیات، از بی اعتباری عمر، از عشق، از علم، از عقل، از دوستی، از راستی، از مستی، از حکام شرع و شهر، از ارباب دین و دنیا، از لولی، از محتسب، از خانقاه، از خرابات، از مسجد، از سجاده، از خرقة، از خرافات، از فقر، از کتاب، از درس و بحث و مدرسه، از گل و نسیرین و سوسن و باغ و راغ، از سبزه تا ستاره حرف می‌زند، و غالباً از همه کون و مکان در يك غزل سخن می‌راند، دیگر جایی برای ترتیب و توالی منطقی باقی نمی‌ماند. این نه عیب غزل حافظ که حسن آن است. غزل حافظ يك بُعدی و خطی نیست که ارتباط بین مفاهیم فقط از طریق توالی و ترتیب ظاهری آنها برقرار باشد. غزل حافظ يك حجم کثیر الاضلاع در ذهن خواننده می‌سازد، و لاجرم در ذهن خود شاعر هم از پیش بوده، که ترتیب و توالی ظاهری توفیر چندانی به بار نمی‌آورد.

نکته دیگر آنکه غزلهای بسیاری از حافظ و دیگران (بعد از عصر حافظ) هست که هر پیش در حد خویش کامل و مستقل است، و فقط از نظر قافیه و البته فضای کلی، با ابیات دیگر در ارتباط است و این ساخته و خواسته هنری حافظ است، و شاخه شاخه بودن مضامین و استقلال ظاهری ابیات خدشه‌ای به فضای

چیدن آنها] امری آسان بود. و حافظ فقط ابتکاراتی معدود از آفرینش طبع خویش بر آنها مزید کرده بود. و خواننده با کوچکترین اشاره آثار ربط مضامین مأنوس را در می‌یافت. سبک حافظ به این صورت که هست خطی نیست، یعنی پیگیر و اسیر يك خط باریک معنایی نیست که ملزم باشد بی هیچ تخطی و تجاوزی مثل يك قطار صبور درازنای ریل خود را صرفاً به قصد انجام وظیفه و با نظمی ساعت‌وار ببیماید. بلکه چونان حرکت ناپیدای غنچه‌ای نیم‌شکفته سیری دوری و دایره‌ای و فواره‌وار دارد. خوشه در خوشه مثل چشمه‌ای می‌جوشد. سیرش و ساختمانش حلقوی، یا بلکه کروی است. در همه سو می‌گسترده. همین است که از همه جا می‌توان خوانندش را آغاز کرد و یا به پایان برد. توتی اکلها کل حین (ابراهیم، ۲۵) گویی بجای آنکه بخوانی اش می‌خواندت. از همه سو خواننده را می‌پاید و از همه سو به سوی خواننده می‌آید. از هر عنصر و عامل ملال‌آوری می‌پرهیزد. سراپا حضور و هشیاری و احاطه و آگاهی است. مثل چشمه زاینده سیالۀ نفس آدمی با تداعی معانی غریبش، که بسیار چیزها را در فیضان خویش می‌گنجاند و همه چیز را در خود حل می‌کند، ولی وحدت و هویت خود را از دست نمی‌نهد.

قصیده‌های حافظ را که لاجرم طبق تعریف قصیده، قصد خاص و نسبت به غزل مستقیم‌تر و مستقل‌تری در آن دنبال می‌شود، با غزل‌های او مقایسه کنید. آیا قصیده‌ها منسجم‌تر و پرمعناتر، و در يك کلمه هنری‌تر از غزل‌هاست؟ هرگز. نیز غزل‌هایش را با مثنوی‌هایش «آهوی وحشی» و «ساقی نامه» مقایسه کنید. چنانکه معلوم است مثنوی با توجه، تنوع و تحرك قافیه‌اش که فقط محدود به يك بیت است و در هر بیت تازه می‌شود، آزادترین و چابکترین و رهوارترین فرم شعر فارسی قدیم است، ولی در مقایسه معلوم می‌شود که سطح هنری مثنوی‌های حافظ نه فراتر بلکه فروتر از غزل‌های اوست، حال آنکه از نظر الزامات هنری بسیار آزاد است و از نظر محتوا و فضای هنری یکپارچه‌تر و یگانه‌تر از غزل است.

نیز منسجم‌ترین سوره بلند قرآن، یعنی سوره یوسف را که سراپا فقط يك ماجرا را با همه فراز و نشیب‌هایش باز می‌گوید با سوره‌های همطولش یا هر سوره دیگری از قرآن مقایسه کنید. با آنکه در سوره یوسف يك عنصر مثبت یعنی تداوم و توالی منطقی و ترتیب زمانی - مکانی از آغاز تا پایان سوره و داستان حفظ شده است، ولی این نکته باعث نشده است که هنری‌تر و فیض‌بخش‌تر از سایر سوره‌های قرآن باشد. گویی حفظ يك فایده با از دست

نهادن چندین فایده ملازمه دارد.

### ب) درباره اسلوب قرآن

بارزترین خصیصه سبکی قرآن، که در نخستین خواندن، توجه‌انگیز و نامتعارف می‌نماید، ناپیوستگی یا عدم تلام و فقدان انسجام یا اتساق ظاهری و نظم متعارف و معهود است. طه حسین در اشاره به همین موضوع چنین می‌گوید:

«مثلاً موضوعهای سوره بقره بسیار از هم بیگانه‌اند. و این خود دلیل است که این سوره یکمرتبه نازل نگشته، بلکه بتدریج و خرد خرد نازل شده است. گفتار این سوره از مؤمنان که از خدا می‌ترسند و به غیب ایمان دارند و نماز را بپا می‌دارند و از آنچه خدا به آنان روزی کرده اتفاق می‌کنند و به آنچه بر پیغمبر و پیغمبران پیش از او نازل شده ایمان می‌آورند و به آخرت و حساب و ثواب و عقاب آن ایمان دارند آغاز می‌شود: اولئك علی هدی من ربهم و اولئك هم المفلحون: «آنان بر هدایتی از پروردگار خویش‌اند و آنان رستگارانند، بقره، ۵».

«سپس از کسانی که کافر شده‌اند، و کسانی که بیم دادن یا بخود وا گذاشتن آنان یکسان و بیفایده است، و کسانی که بهر حال ایمان نمی‌آورند و دل‌ها و گوش آنها مهر و بر دیده‌های ایشان پرده‌ای است و عذاب دردناکی بر آنها نوشته شده سخن می‌گوید. آنگاه از منافقین که می‌گویند ایمان آوردیم و ایمان آورندگان نیستند و کسانی که می‌خواهند خداوند را فریب دهند و جز خود را فریب نمی‌دهند و کسانی که در دل‌های ایشان بیماری است، پس بیماری‌شان را می‌افزاید و برای آنان عذابی دردناک می‌اندوزد، گفتگو می‌کند.

«پس آغاز آفرینش و آفرینش آدم را شرح می‌دهد، و از داستان ابلیس - هنگامی که از سجده کردن با فرشتگان به منظور بزرگ شمردن آفرینش آدم امتناع کرد، و بیرون راندنش از بهشت و گمراه کردن او آدم و همسرش را تا آنکه از درختی که خدا آندو را از نزدیک شدن به آن نهی کرده بود، خوردند و بیرون کردن آندو را از بهشت و پذیرفتن خدا توبه آدم را در آخر کار - سخن می‌گوید. «بعد از آن به داستان یهود می‌پردازد و سخن را درباره آنان دراز می‌کند، و از اخبار ایشان و روشی که با مسلمانان داشته‌اند و از ستیزه کردن ایشان با پیغمبر بتفصیل سخن

می گوید.

«انگاه بقسمتی از داستان ابراهیم، هنگامی که برخی از فرزندان خود را در دره ای بی کشت و گیاه فرود آورد، و هنگامی که خانه را در مکه ساخت، می پردازد، و قسمتی از داستان پیغمبران را ذکر می کند و پس از آن گردانیدن قبله از بیت المقدس به مسجد الحرام، می آید، و سپس ذکر صفا و مروه و بودن آن دو از نشانه های دین خدا می شود، و گوشه ای از حساب کافران را در روز قیامت بازمی گوید، پس از آن نیکوکاری و حقیقتهای آن را ذکر می کند، انگاه حکم قصاص (خونخواهی) و برخی از احکام وصیت و حکم روزه، بویژه روزه رمضان، تشریح می گردد، و به کسانی که از هلالها پرسش کرده اند پاسخ داده می شود، و مختصری از موضوع قتال (جهاد) و موضوع حج و مشرکان عنادورز قریش گفته می شود.

«پس از گناه شراب و قمار سخن می رود، و آنچه سزاوار است مردم در انفاقهای خود بدهند بیان می گردد، و تشریح قسمتی از احکام زناشویی و طلاق و روابط میان زن و شوهر و عده زن هرگاه طلاق داده شود، و شیردادن مادران فرزندان خود را و حقی که از این راه بر شوهران خود دارند، و شیرخوارگی فرزندان نزد جز مادرانشان، و حق شیردهندگان بر پدران کودکان شیرخوار پیش می آید.

«بعد از اینها گفتار به یهود برمی گردد، و داستان نیردی که میان طالوت و جالوت گذشت، و کشتن داود جالوت را، و دادن پادشاهی و حکومت و پیمبری به داود، به میان می آید، سپس مؤمنان را پند می دهد و کافران را نکوهش می کند، و آشکار می دارد که زور و فشار در دین نیست، و راه از بیراه آشکار شده است. و قسمتی از داستان ابراهیم، و هنگامی که از خدا خواست او را نشان دهد چگونه مردگان را زنده می کند، پس خدا آنچه می خواست از آن بدو نشان داد، دنبال می شود.

«پس مؤمنان را بصدقه دادن امر می کند، در این کار اصرار می ورزد، و احکام آن را برای ایشان روشن می سازد و آنان را به بهترین و کاملترین صدقه ها و جاهای آن رهبری می نماید.

«انگاه ربا را حرام می کند، و در حرام ساختن آن سخت می گیرد؛ پس مؤمنان را امر می کند که هرگاه بدهکاری و بستانکاری و خرید و فروش داشتند، آنچه بدهکار یا

بستانکار شده اند و آنچه را خرید و فروش کرده اند بنویسند، و دو مرد یا یکمرد و دو زن را از گواهان پسندیده شان بر آن گواه گیرند. کتمان شهادت را حرام می کند و آشکار می دارد که هرکس آن را کتمان کند، دلش گنهکار است.

«پس سوره را با آنچه پیمبر و مؤمنان بر آن همداستان شده اند به پایان می رساند، و آشکار می سازد که آنان به خدا و فرشتگان و کتابها و فرستادگانش، بی آنکه میان هیچ يك از پیمبران جدائی افکنند، ایمان دارند و پروردگار خود را فرمان برند، و بسوی او بازمی گردند، و فرمان او را هنگامی که ایشان را امر و نهی کند می شنوند و اطاعت می کنند، و نیز بزاری از او می خواهند که، اگر فراموش کنند یا خطا کردند ایشان را مواخذة نکند و مانند کسانی که ینش از ایشان بوده اند، برایشان بار گرانی نهد، و آنچه را طاقت ندارند برایشان بار نکند، و ایشان را ببخشد و بیمارزد و رحمت کند و بر کافران یاریشان دهد.»

عدم تلائم ظاهری آیات باعث شده است که بعضی از مستشرقان فرضیه های پیچیده و پیشرفته ای به خیال خود برای توجیه این نقیصه و رفع آن بیورند. از جمله فرضیه ای است که ریچارد بیل یکی از سختکوش ترین قرآن شناسان اروپائی - که ترجمه معتبری از قرآن به انگلیسی به عمل آورده و مقدمه فاضلانته ای بر آن نگاشته - پیش کشیده است:

«... در قرآن گاهی آیه ای به صورت ترجیع به کار می رود از جمله مثلاً «فبأی آلاء ربکما تکذبان» در سوره الرحمن ابتدا در آیه های ۱۲، ۱۵، ۱۸ و ۲۱ ظاهر می شود و از آن به بعد به صورت يك در میان تا پایان سوره، بدون توجه به ارتباط معنائی تکرار می شود.

«همچنین در سوره المرسلات، «ویل یومئذ للمکذبین» نیز ترجیع وار، بدون آنکه مقید به ارتباط معنائی باشد، به صورت فزاینده ای از اوایل سوره ظاهر می شود و هرچه به پایان سوره نزدیکتر می شویم تکرارش بیشتر می گردد...» یکی از ویژگیهای اصیل سبک قرآن این است که جسته جسته است و به ندرت می توان، در طول بخش عمده ای از يك سوره اتساق و انسجام معنائی مشاهده کرد. در میان سوره هائی که به داستان انبیاء سلف مربوط است این ارتباط و پیوند بالنسبه بیشتر است، هرچند در آنها نیز گسستگی کم نیست، ولی یکپارچه ترین این گونه سوره ها -

که به داستان انبیا مربوط است و اتساق بیشتری دارد -  
سوره یوسف است ...

«... در خود قرآن گفته شده است که سوره‌ها به صورت بخش‌بخش نازل شده است. چنانکه در سوره ۱۷ (بنی اسرائیل = الاسراء) آیه ۱۰۶-۱۰۷ آمده است: وقرآناً فرقناه لیتقرأه علی الناس علی مکث و نزلناه تنزیلاً (و قرآنی را جزء جزء بر تو فرستادیم که تو نیز بر امت بتدریج قرائت کنی، این قرآن کتابی از تنزیلات بزرگ ماست).

و در سوره ۲۵ (فرقان) آیات ۳۲ تا ۳۴ آمده است: وقال الذین کفروا لولا نزل علیه القرآن جمله واحدة کذلک لنتبت به فوادک ورتلناه ترتیلاً... (و باز کافران به اعتراض گفتند که چرا قرآن یکبارگی نازل نشده، نزول بخش‌بخش قرآن از آن است تا دل تو به آن آرام گیرد و آنرا چنانکه باید بر تو فرو خواندیم...) ولی در این آیات گفته نشده که اندازه نزول هر مرتبه از قرآن چقدر است، یا به عبارت دیگر قرآن که بخش‌بخش نازل می‌شود هر بخش آن چقدر است؟ از مسأله اسباب النزول یا شأن نزولها که غالباً اشاره به يك یا دو آیه دارند می‌توان استنباط کرد که بخش و اندازه هر نزولی کوتاه است. بررسی خود قرآن هم این استنباط را تأیید می‌کند. نه فقط بعضی سوره‌های مستقل خود مرکب از چند آیه معدوداند، بلکه سوره‌های بلندتر شامل بخشهای کوتاهی هستند که فی حد ذاته کامل اند و فی المثل می‌توان بی‌آنکه صدمه چندانی به فضای کلی سوره بزند مجزاشان کرد.

«... همینکه خواننده شگرد وزن و موزونیت نهانی قرآن را دریافت، دیگر تقطیع سوره‌ها به بخشهای مختلفی که تشکیل دهنده آن است، بسی آسان می‌شود و این گام بزرگ و شرط لازمی برای تفسیر و نیز ترجمه قرآن است. البته از این گفته نباید عجولانه استنباط کرد که بین بخشهای جداگانه يك سوره ربط و پیوندی نیست. گاهی ممکن است این ربط، ربط موضوعی و معنوی باشد، و حتی در مواردی که چنین ربطی مشهود نباشد، به هر حال نوعی همزمانی و هم فضائی دارند. از طرف دیگر چه بسا، بین بخشهای مجاور به هم ارتباط معنایی برقرار نیست. یا گاهی ممکن است سوره از بخشهایی تشکیل یافته باشد که از نظر زمان و قضا با همدیگر فرق داشته باشند و همه زیر چتر يك سوره واحد گردآورده شده باشند...»

«... پژوهندگان تازه کار فقط وقتی که سوره‌ها را به بخشها یا واحدهای کوتاهی که تشکیل دهنده آن است تقطیع و تقسیم کردند، می‌توانند از سبک قرآن سخن بگویند یا سردر آورند. اصرار و اغراقی که غالباً در مورد گسسته‌نمائی و ناپیوستگی و بیشکلی و شیوه هیجانی و ناپیش‌اندیشیدگی و بی‌نظمی پرشورانه قرآن می‌ورزند، تا حدودی ناشی از نشناختن بخشهای طبیعی‌ای است که هر سوره‌ای به آن منقسم است، و نیز ناشی از در نیافتن دلیل جابجائیها و جابجا شدگیها و گسلها و گسستگیهای نامعهود است.»

خلاصه فرضیه ریچاردیل که مستند به نمونه‌هایی از قرآن است این است که رخ نمودن چند آیه در وسط يك سوره به نحوی که با بقیه آیات و با فضای کلی آن سوره‌ها بی‌ارتباط است، فقط بدین وجه قابل توجه است که بینگاریم این قسمت بر پشت و روی صحیفه‌ها نوشته شده بوده و هنگام کتابت جابجا شده است و بیجا ثبت افتاده است. و چند نمونه ارائه می‌دهد از جمله آیات ۱۶ تا ۱۹ از سوره «قیامه» را: لا تحرك به لسانك لتعجل به. ان علينا جمعه و قرآنه فاذا قرآنه فاتبع قرآنه. ثم ان علينا بیانہ. (با شتاب و عجله زبان به قرائت قرآن مگشای که ما خود قرآن را مجموع و محفوظ داشته بر تو فرو خوانیم، و آنگاه که بر خواندیم پیرو قرآن باش پس از آن بر ماست که حقایق آن را بر تو بیان کنیم).

و نیز آیات ۱۷ تا ۲۰ سوره غاشیه را: افلا ينظرون الي الابل كيف خلقت و الي السماء كيف رفعت و الي الجبال كيف نصبت و الي الارض كيف سطحت (آیا در خلقت شتر نمی‌نگرند که چگونه خلق شده است و در خلقت آسمان نمی‌نگرند که چگونه برافراشته شده است و کوهها را نمی‌بینند که چگونه استوار داشته شده اند، و به زمین نمی‌نگرند که چگونه گسترده است) که ارتباط آشکاری با آیات قبل و بعد ندارد و در میان سوره غریب می‌نماید. مونگمری وات اسلام شناس و قرآن شناس بزرگ که این مقدمه بل را شرح و تهذیب و جرح و تعدیل کرده است در ارزیابی این نظر می‌گوید:

«اولاً محمد [ص] اگر چه خود به دست خویش نمی‌نوشت ولی از همان آغاز کاتبانی داشت و احادیثی هست که پیامبر کاتبانی برای کتابت قرآن اختصاص داده بود و با توجه به شهرت و اعتبار نسخه زیدبن ثابت که در اختیار حفصه دختر عمر و همسر پیامبر افتاده بود، می‌توان نتیجه

گرفت که نسخه یا نسخه‌هایی از قرآن در زمان حیات پیامبر کتابت شده بوده است.

از سوی دیگر بعضی سوره‌ها نظیر سوره ۸۰ (عبس) و سوره ۹۶ (علق) هست که قسمت‌های مختلفش با یکدیگر بی ارتباط می‌نماید، و ریچارد بل بسادگی این واقعیت را پذیرفته و در صدد انطباق و اطلاق فرضیه خود با آنها بر نیامده است. از اینجا و تا اینجا می‌توان نتیجه گرفت که لااقل در بعضی از ادوار، کسی که مسؤول جمع و تدوین قرآن بوده، نگرانی بیجانی در مورد فقدان تداوم فکر در طی آیات نداشته، و چون این نکته را پذیرفتیم بالنتیجه می‌توان پذیرفت که عدم تلائم و تداوم بعضی آیات يك سوره می‌تواند به مسأله‌ای دیگر مربوط باشد نه اشتباه در بازنویسی و تدوین و بر هم خوردن توالی آنها. این احتمالات و احتجاجات فرضیه سختکوشانه بل را هر چه مشکوکر می‌کند.

همچنین از فرضیه بل طرفی نمی‌توان بست. مسأله‌ای که محققان و قرآن‌شناسان با آن مواجه‌اند، پیوند اتفاقی و عدم اتساق بعضی بخش‌هاست ولی بل فقط بر این مشکل، فرض مشکل دیگری را نیز می‌افزاید و مدعی می‌شود که بعضی از صفحات پشت و ررونوشت شده و هنگام تدوین نهائی جابجا شده است. چنانکه گفته شد بسیاری از موارد در قرآن هست که فرضیه بل بر آنها قابل اطلاق نیست. از سوی دیگر با توجه به تاریخ صدر اسلام و دقتی که در جمع و تدوین قرآن صرف شده و اهمیت و نقشی که نقل شفاهی قاریان و حافظان اولیه قرآن داشته، این فرضیه، کم اعتبارتر می‌شود<sup>۱</sup>

آرتور جان آبربی (متوفای ۱۹۶۹) یکی از بزرگترین و پرکارترین اسلام‌شناسان و قرآن‌شناسان غرب است. در میان آثار فراوانی که از عربی به انگلیسی ترجمه کرده - نظیر معلقات سبع، شکوی الغریب عین القضاة همدانی و التعرف کلابانی - مهمتر از همه ترجمه قرآن است که به گفته مونتگمری وات بهترین ترجمه قرآن به انگلیسی است. آبربی در بخشی از مقدمه خود بر ترجمه قرآن چنین می‌نویسد:

قرآن از هر انسجامی که مربوط به ترتیب نزول باشد، و نیز از انسجام منطقی بسی بدور است.... خواننده قرآن، بویژه اگر ناچار باشد که به يك ترجمه اکتفا کند، هر چند که آن

ترجمه از نظر زبانشناختی دقیق باشد، بی‌شک از نسج جسته جسته و ناپیوسته بسیاری از سوره‌های قرآن حیران و هراسان خواهد شد. این ناپیوستگی مشهور را غالباً به اشتباهکاری در نسخه برداری کاتبان اولیه نسبت داده‌اند. من برآنم که این یافت طبیعی خود قرآن است... نوسانات ناگهانی محتوا و فحوا اگر با دید و درکی فراگیر نگرسته شود، مشکلاتی که بعضی از منتقدان را سرگشته ساخته به بار نمی‌آورد. این منتقدان دلخوش به این‌اند که اقیانوس فصاحت پیامبرانه را با انگشتانه تحلیل و تتبع متفاضلانه خود بپیمایند. هر سوره‌ای وحدتی در خود دارد و تمامی قرآن يك وحی واحد است، و تا والاترین سطحی سازوار است.<sup>۲</sup>

ناپیوستگی و عدم اتساق و انسجام منطقی ظاهری قرآن حدیثی نیست که بر ساخته مستشرقان باشد. این نکته از همان آغاز نزول احساس می‌شده، چنانکه سیوطی در اسباب النزول در سبب نزول آیه ۸۸ از سوره اسراء (یا بنی اسرائیل) راویانی را نام می‌برد که از طریق ابن عباس از رسول اکرم (ص) نقل کرده است که سلام بن مشکم با جماعتی از یهود به خدمت پیامبر (ص) رفت و گفت چگونه از تو پیروی کنیم حال آنکه قبله ما را ترک کرده‌ای و کتابی هم که آورده‌ای انطور که تورات متناسق است، تناسق (نظم و نسق) ندارد. کتابی بیاور که مأنوس و متعارف باشد وگرنه ما هم نظیر اینکه تو آورده‌ای می‌آوریم. سپس خداوند این آیه را نازل کرد: قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله ولوکان بعضهم لبعض ظهیراً.

و یا مجمع البیان که یکی از معتبرترین و خوش تدوین‌ترین تفاسیر قدیم قرآن است، تفسیر خود را با يك الگو و سرعنوانهای مکرر و ثابت تنظیم کرده است نظیر اعراب، لفت، معنی، قرائت و «نظم»؛ و در ذیل «نظم» ربط نامعلوم و یا دیریاب آیات را به یکدیگر توضیح می‌دهد. و سیوطی یکی از بزرگترین قرآن‌شناسان عالم اسلام، در اتقان معروض فصلی به این مسأله اختصاص داده و رساله مفردی نیز در این باب و توضیح و توجیه نحوه تلائم آیات دارد.

باری مسأله عدم تلائم و ناپیوستگی ظاهری بسیاری از سوره و آیات قرآن بقدری آشکار است که احتجاج لازم ندارد و بجای استناد به آراء دیگران، کافیسست خوانندگان را به تأمل در هر سوره و صفحه‌ای از قرآن دعوت کنیم.

اگر مسائل مختلف و بسیار متنوع قرآن برعکس تدوین حاضر، هر کدام در جایی خاص می‌آمد یعنی اگر قصص و عقاید و احکام و اخبار به غیب و اوصاف گوناگون و پاسخگویی به مخالفان هر يك فقط در يك جا و به دنبال هم می‌آمد آنوقت کتابی می‌داشتیم که فلان تعداد صفحه راجع به طوفان نوح (ع) است و فلان تعداد صفحه راجع به هود (ع) و صالح (ع) و داستان عاد و ثمود، چند صفحه راجع به یونس (ع) و چند صفحه راجع به اصحاب کهف و چند صفحه راجع به موسی (ع) و فرعون و چند صفحه راجع به عیسی (ع) و چند صفحه راجع به تورات و تصدیق و تحریف آن، چند صفحه در وصف بهشت و نعمتهای آن و چند صفحه راجع به دوزخ و اصحاب دوزخ و چند صفحه راجع به وحدانیت خدا و سنن الهی و اثبات حقیقت او از رجوع به آفاق و انفس و دعوت به تفکر و تأمل در سرگذشت اقوام و افراد و صالحان و طالحان و چند صفحه راجع به نبوت پیامبر خاتم (ص) و چندین آیه در معرفی و رسوائی منافقان و چندین آیه در باب غزوات و سرایا و چندین آیه در شأن مهاجرین و انصار و چندین آیه در احکام و عبادات و معاملات و چندین آیه در حکمت و اخلاق و پند می‌بود و نظایر آن. آنگاه واقعاً چیزی بی‌جان تر و ناخواندنی تر از آن «مجمع القواعد» پیدا نمی‌شد.

این همه زیبایی و زندگی و صرافت طبع و فیضان که در طرح معجزه آسای کنونی قرآن هست از بین می‌رفت. و مثلاً بخش آیات احکامش هیچ فرقی با يك بخش از قانون اساسی یا جزائی که نوعاً ملال‌آور و کم خواننده است یا حداکثر یکی از رسالات فقهی گذشته یا حال پیدا نمی‌کرد و بخش داستان پیامبرانش نفسگیر و افسانه پردازانه و پراز اطناب به نظر می‌آمد. مگر قصه‌های تورات - چنانکه طبق آن حدیث، سلام بن مشکم در محضر رسول الله (ص) می‌گفت - بیشتر به این شکل نیست؟ آیا به این شکل بودنش را خیلی مهم انگاشته‌اند؟ یا خیلی هنرمندانه و معجزه آسا قلمدادش کرده‌اند؟ یا آیا نفوذش در نفوس بیشتر بوده؟ اشکال این روش فرضی، یعنی موضوع به موضوع و ظاهراً منطقی و منسجم کتابی چون قرآن فراوان است. مثلاً اگر آیاتی در اثبات یا وصف وحدانیت خداوند می‌آمد دیگر ترغیب به ایمان یا دعا یا وصف احوال مؤمنان و رستگاران از آن جدا می‌افتاد و نیز ترهیب از کفر و بی‌ایمانی.

یا اگر آیاتی درباره پیامبر اسلام (ص) می‌آمد دیگر نمی‌توانست با ذکر حدیث پیامبران سلف و محنتها که کشیده‌اند و شکنجیهایی که نموده‌اند به او تسلائی خاطر دهد چرا که حدیث هر

پیامبری در جای خود آمده بود.

چنانکه گفته شد این نکته از دیرباز برای قرآن شناسان و در آثارشان مطرح بوده. خطابی (ابوسلیمان حمد بن محمد ۳۱۹ - ۳۸۸ ق) ادیب لغوی محدث صاحب یکی از قدیمترین و متینترین رساله‌های اثبات اعجاز قرآن به نام بیان اعجاز القرآن می‌گوید خداوند وعده و وعید و انذار و بشارت را اگر چه ذاتاً نقطه مقابل یکدیگرند، ولی چون ملاً ناظر به يك هدف‌اند، در کنار هم می‌آورد:

اما اینکه می‌گویند اگر نزول قرآن بر سبیل تفصیل (جزء به جزء) و تقسیم (قسمت به قسمت) بود و هر علمی جای خاصی داشت، نظم آن بهتر و فایده‌اش فراوان تر می‌شد، جوابش این است که قرآن به این شکل یعنی با جمع چیزهای مختلف المعنی در سوره واحد و در يك گروه از آیات نازل شده تا فایده‌اش عام تر باشد. و اگر هر بابی جدا جدا بود، و به هر معنا و موضوعی سوره مفرده‌ای اختصاص می‌یافت چندان چیزی از آن عاید نمی‌شد، و فی‌المثل یکی از کفار و معاندان و منکران چون سوره‌ای را می‌شنید حجت بر او تمام نمی‌شد چرا که اتمام حجت در جای دیگری آمده بود و فقط سوره خاصی مخصوص آن بود. پس بی‌می‌بریم که گرد آوردن معانی گوناگون و فراوان در يك سوره واحد، فایده بخش تر است از جدا جدا آوردن معانی. و خدا دانایتر است. و گویی خداوند، عز و جل، خوش دارد بندگانش را و طاعت و کوشش آنان را با این «جمع» که از نظر تزییل و ترتیب «پراکنده» است بیازماید. و لیرفع الله الذین آمنوا منهم والذین اتوا العلم درجات. کم نظیری از شناخت حقایق ادیان و اسلام دست یافته در کتاب فهم [حقایق] اسلام درباره اسلوب قرآن چنین می‌نویسد:

قرآن مانند کتاب مقدس (عهدین) از بسیاری چیزها جز خداوند سخن می‌گوید؛ از شیطان، از جهاد، از قوانین ارث و نظایر آن بی آنکه به این جهات کمتر مقدس به نظر آید، حال آنکه ممکن است سایر کتابها به خداوند و سایر مسائل والا پردازند بی آنکه به این جهت کلام قدسی لاهوتی بنمایند.

... اگر از بیرون نگریسته شود، این کتاب (بجز تقریباً ربع آخرش که شیوه‌اش بشدت شاعرانه است، هر چند شعر نیست) مجموعه‌ای از اقوال یا قصصی که کم یا بیش بی



می برد: «زیر هر نغمه که زد زاه به جائی دارد».  
حافظ حافظه قومی ماست، و می توان گفت انس غریب و غریزی ای که ما ایرانیان مسلمان با دیوان حافظ داریم ناشی از انسی است که با اسلوب قرآن داریم، و بالعکس. و اسلوب یکسان این دو کتاب هر يك به مفهوم و مانوس تر شدن آن دیگری مدد می رساند.

حافظ شصت سال از عمر کما بیش هفتاد ساله اش را در خلوت و جلوت و سفر و حضر و مسجد و مدرسه، و در سراء و ضراء و در کودکی و جوانی و کهولت و پیری، در هر مقام و موقعی با قرآن به سر برده و ذهن و زبانش با دقایق و حقایق و حفظ و حمل و درس و دراست، و حفظ و قرائت و تفسیر و تأویل آن آمیخته و آموخته بوده است. و می توان گفت از شدت انس با قرآن در واقع با همه گوشه و کنارها و سایه و روشنهای پیدا و پنهان لفظی و معنوی قرآن علم حضوری دارد و چنان به آیات قرآن می اندیشد که به ابیات خویش.

این است که نگارنده، با توجه به تاریخ تحول غزل فارسی که تا سعدی يك سیر دارد و از حافظ سیرت و سانی دیگر و انقلابی که به قول آربری حافظ در غزل ایجاد کرده و وحدت مضمونی و معنایی آن را دیگرگون کرده است، و با توجه به انس عظیم و عمیقی که با ظرائف زبانی و ساختمان سوره های قرآنی دارد این امر را محتمل و بلکه محتوم می داند که شکل و شیوه غزل حافظ متأثر از صورت و ساختمان سوره های قرآن باشد.

ارتباط و بی انسجام و در بادی امر از بعضی موارد نامفهوم است، می نماید. خواننده ای که پیش آگاهی نداشته باشد، اعم از اینکه ترجمه یا خود متن را بخواند با ابهامها، تکرارها، همانگونیها، و در بسیاری از سوره های بلند با خشکی خاص مواجه می شود بی آنکه لااقل حتی از حفظ حسی و تسلائی استحساناتی ای که از زیبایی اصوات و ترتیل و تقنی صحیح آن برمی خیزد بهره مند باشد. ولی از این گونه دشواریها به میزانی در بسیاری از کتب مقدس وجود دارد. بی انسجامی (عهم تلامم) ظاهری این متون، فی المثل غزل غزلهای سلیمان، یا بعضی از رسالات پولس رسول همواره يك علت دارد و آن عدم تناسب قیاس ناپذیر بین روح [القدس] و تنگ مایگی زبان انسانی است: گویی زبان مفلوک و شکسته بسته بشر فانی زیر سیطره و فشار هائل کلام آسمانی به هزاران تکه تقسیم شده است. یا گویی خداوند برای آنکه هزاران حقیقت را بیان کند، جز مشتی کلمات در اختیار نداشته و ناگزیر بوده از اشارات و تلویحاتی استفاده کند که سرشار از معنی، التفات، و تغییر لحن و خطاب، اختصار و ایجاز و تعابیر کنائی است.<sup>۱</sup>

### نتیجه و پایان سخن

چنانکه ملاحظه شد عدم تلامم و گسسته نمایی ظاهری سوره های قرآن و غزلهای حافظ نه عیب این دو کتاب عظیم، که حسن و هنر آنهاست و ره به باریکناها و ژرفناهای معنایی و معنوی مرموز

1. از جمله نگاه کنید به: فصل «اقتباسات خواجه شیراز از آیات قرآن مجید و

اشارات و احادیث و تفاسیر» از کتاب عقاید و افکار خواجه نوشته آقای پرتو علوی (تهران، اندیشه، ۱۳۵۸) و نیز فصل «سرود زهره» ی کتاب از کوجه زندان نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب. چاپ دوم. (تهران، جیبی، ۱۳۵۴). نیز حافظ و قرآن، تطبیق حافظ با آیات قرآن، نوشته مرتضی ضرغامفر (تهران، صائب، ۱۳۴۵).

۲. قاسم غنی، بحث در آثار و افکار و احوال. جلد اول تاریخ عصر حافظ یا تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم. چاپ سوم (تهران، زوار، ۱۳۵۶) ص «سا».

۳. احمد شاملو، حافظ شیراز (تهران، مروارید، ۱۳۵۴) ص ۲۷.

۴. کتربوآن: «توافق چند ملودی یا جمله موسیقی است که روی هم قرار گرفته و در يك زمان به گوش می رسند (صورت، مکتوب یا بالقوه این ملودیاها موازی است...» حسینعلی ملاح، حافظ و موسیقی (تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۱) ص ۲۰.

۵. *Fifty Poems of Hafiz*, texts and translation collected and made, introduced and annotated by Arthur J. Arberry (Cambridge, Cambridge University press, 1970) Introduction, pp. 30 - 31.

۶. طه حسین، آینه اسلام ترجمه محمد ابراهیم آینی. چاپ سوم. (قم، انتشارات رسالت)، صفحات ۱۴۹ - ۱۵۱.

۷. Richard Bell, *the Quran: translated, With a Critical rearrangement*

8. Richard Bell, *Bell's Introduction to the Quran*. Completely revised and enlarged by W. Montgomery Watt (Edinburgh, University press, 1977) pp. 72 - 75.

9. همان کتاب - ترجمه با اندکی تلخیص و تصرف - صفحات ۱۰۵ - ۱۰۷.

10. *The Quran Inter Poted*, by Arthur J. Arberry (Qum, Centre of Islamic Studies) Introduction.

۱۱. ابو سلیمان حمد بن محمد الخطابی «بیان اعجاز القرآن» ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن للرمانی والخطابی و عبدالقاهر الجرجانی. حققها و علق علیها محمد خلف الله و محمد زغول سلام. الطبعة الثانية (القاهرة، دارالمعارف، ۱۳۸۷هـ) ص ۵۴.

۱۲. این سطح «نامنسجم» زبان قرآن است و نه نحو آن که یکی از شعرای قدیم عرب را واداشته بود ادعا کند که در قرآن عیبی هست و او می تواند کلامی بیابد که از نظر سبک و سیاق از آن برتر باشد. سبک کتب منزله یا وحیانی همواره هنجارین است. گوته در دیوان شرقی اثر سبک متون مقدس را بخوبی وصف کرده است: آنها به گنبد آسمان می مانند، آغاز و انجامشان همانا یکی است. (پانویس از شوآن)

13. Frith of Schuon, *Understanding Islam*. translated by D.M. Matheson. (London, Allen and Unwin Ltd. 1963) pp. 44 - 45.